payamdaily.ir

نخستین روزنامه صبح البرز

پیام آشنا

شماره ۱۶۰۶
دوشنبه ۲۲ اردیبهشت/ ۱۳۹۹
۱۷ رمضان/ ۱۴۴۱
11 / May/ 2020

صاحب امتیاز: موسسه همگامان اندیشه زمان
مدیرمسئول: محمود حیدری سردبیر: باهره حیدری
نشانی: کرج، بلوار تعاون، خیابان فرهنگ، جنب کانون کارشناسان، رسمی دادگستری
تلفن: ۳۲۵۳۴۸۲۸-۳۲۵۳۴۴۴۳ ۰۲۶- فکس ۳۲۵۵۳۸۳۸
فکس اینترنتی پیام آشنا: ۰۲۱-۸۹۷۸۶۷۳۹
امتیاز در طرح ارزیابی کیفی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی: ۴۲/۴۶
چاپ: کارگر

امروز با حافظ

مسند به باغ بر که به خدمت چو بندگان
استاده است سرو و کمر بسته است نی
حافظ حدیث سحر فریب خوشت رسید
تا حد مصر و چین و به اطراف روم و ری



هستم به وصال دوست دلشاد
امشب
وز غصه ی هجر گشته آزاد امشب
با یار بچر خم و دل می گوید
یارب که کلید صبح گم باد امشب

مولانا

اذان صبح	طلوع آفتاب	اذان ظهر	غروب آفتاب	اذان مغرب
۰۴:۴۵	۰۶:۱۹	۱۳:۰۴	۱۹:۴۹	۲۰:۰۸

اوقات شرعی فردا

یا مشـــغول زندگی کردن باش یا مردن.

استفن کینگ

کافه پیام



برای انعکاس نظرات و گلایه ها و پیشنهادات خود درباره مسائل البرز با پیام آشنا تماس بگیرید

۳۲۵۵۳۸۳۸
۳۲۵۴۱۴۹۵
۰۹۰۱۴۰۴۸۳۳۳

قاصدک

باز هم اردیبهشت



قاصدک دیروز بودی نیستی اکنون چرا؟
ای درخت شکفته در بستان
غنچه امروز روی شاخسارت نیست
آن گل زردی که آنسو سر برون از خاک بود
باز هم امروز نیست
لاله ای رونیده در اینجا به رنگ سرخ خون
باغ را همچون چراغی روشنی بخشیده است
اما اینجا را ببین پروانه ای در گردش است
می پرد روی گلی
می رود همچون خیال
وه چه زیبا آسمانی این روی نیلگون
در میانش شمع رخشانی است می تابد کنون
آن درخت توت را
با برگ سبز تیره رنگ
باز هم یک ماه رفت
باز هم اردیبهشت است و زمان عطر گل
باز هم تکرار
باز هم تغییر
خبر از آن گل یک روزه ی باغ
دگر امروز نمی آید باز
باز هم می گذرد فصل بهار
می رسد تابستان
یک قدم پیش تر اما تکرار
و در این گردی تکرار زمان می گذرد
اما همان می گذرد
عمر هم می گذرد
گذرش همچو نسیمی از باغ، در پی برگ درختان بهار
نرم و آرام ولی ثانیه ای ساکن نیست
همچو زنبور که پرواز کند از گل سرخ
سوی آن گل که کنون ذره ای از جام نرید
همچو پرواز کبوتر طرف دانه ی افشانده شده روی زمین
لحظه ها در گذرند
گذر آری و تکرار گذر
آه اما پی این رقص درختان بهار
در پس عطر اقاقی
پی عطر گل یاس
در میان همه آرامش چشمان خیال
باز هم یک چیز است
که پر و بال کبوتر را نیز می کشاند به فرودست زمین
انعطاف است که آن
لحظه ای از باغ جنون ثمر نشد
انعطابی است میان همه گل های بهار
در میان همه عطری که زمین
می تراود در گل
آسمان! گو که چه باید بکنیم؟
گلی از باغ خیال گر بچینیم بس است؟
یا به دل وعده ی آرامش دریا بدهیم؟
یا به همراهی این باد بهار
برویم از پی گل ها گذریم
یا نشنیدیم به امید گذر عمر بهار؟
چه نشنیدیم و چه همراه شویم
عمر ما در گذر است
همگی تنهاییم
هرچه باشد اما
قاصدک قاصدک است
آن درخت گیلاس
همچنان گیلاس است
زنبق و شمعدانی همچنان اند که بود
عطر هر گل ز گیاهی است که گل حامل اوست
ما هر آن چیز که هستیم شویم
آنچه از بیرون است
همچنان دست به طوفان دارد
گوهر خویش بیاری کنون
لحظه ها در گذرند
گوهر عشق به جز در صدف خویش مجوی
خویشتن را دریاب

نداجعفری

از تمام خوانندگان پیام آشنا می خواهیم، یکی از مهم ترین مشکلاتی که در محله ی زندگی خود با آن دست به گریبان هستید برایمان پیامک کنید تا در ستون «پیامک های وارده» با نام تان- در صورت تمایل- منتشر شود.

SMS
۳۰۰۰۶۸۰۲۶۰۰۰۵

یادداشت

از جوک‌های کرونایی تا پناه بردن به طنز

ابراهیم رها با اشاره به ساخت جوک و شوخی با پدیده‌های مختلف می‌گوید: انگار ما آموخته‌ایم با ساخت جوک و طنز به خودمان روحیه بدهیم.

به گزارش پیام آشنا به نقل از ایسنا، این طنزپرداز درباره ضرورت نوشتن طنز برای کرونا و مشکلات نوشتن در این زمینه، با اشاره به زلزله اخیر تهران، اظهار کرد: خیلی برایم جالب و عجیب بود اولین جوکی که برایم آمد زیر سه دقیقه از زمان وقوع زلزله بود برایم عجیب بود اولین واکنش مردم قبل از این که بنا بگیرند، ساختن جوک است فکر می‌کنم بخشی از این ماجرا واکنش دفاعی و روانی مردم است انگار انفلات منفی و بد زیاد به آن‌ها باز داده به طنز بنا ببرند یکی از واکنش‌های دفاعی پناه بردن به طنز و هجو و گونه‌های مختلف خنده‌آور است. شاید بخشی از ساختن طنز به این برمی‌گردد که جامعه‌شناسان باید دربارش بگویند. اما درباره انفلات مکرر ما این واکنش را می‌بینیم. پس محتمل است ماجرا این باشد.

او افزود: درباره کرونا هم خیلی زود لطیفه‌هایش گفته شد که تعدادش زیاد بود. ما در ماجرای کرونا دو واکنش داشتیم؛ یکی واکنش کادر درمانی ما بود که در اوج تشنج و در حالی که کرونا از آن‌ها قربانی می‌گرفت و یک بیماری بود و آن‌ها در خط مقدم مبارزه با کرونا بودند، تعداد زیادی کلیپ رقص بیرون آمد و دیگری ساختن جوک بود.

رها در ادامه خاطرنشان کرد: انگار ما آموخته‌ایم با ساختن جوک و طنز و رقصیدن به خودمان روحیه بدهیم من در ابتدای فراگیری کرونا در استفاده برنامه‌ای بیستمینی به‌نام «واکس» ساخته که با محبوبیت کرونا و در قالب طنز و برای تلویزیون بود. هرچند شبکه دو که کار را پخش می‌کرد، آن را شرحه شرحه کرد. در تمام دوران ساخت برنامه تلویزیونی و در تمام این سال‌ها این گونه دست تطاول به کارهایم گشوده نشده بود؛ کار را تأیید کردند اما به عنوان نویسنده، برنامه‌ساز و کارگردان وظیفه خود می‌دانستم هم‌طور که کادر درمان تلاش می‌کند، در خانه نشینیم و کاری که برای روحیه دادن به مردم از دستم برمی‌آید، انجام دهم. اما ماجرا در زمانی اتفاق افتاد که مردم لحظه به لحظه اخبار را پیگیری می‌کردند و بار روانی ماجرا بخصوص با اخبار منفی‌ای که در فضای مجازی می‌چرخید خیلی سنگین بود. من وظیفه خود می‌دانستم این کار را انجام دهم و متاسفم که شبکه دو این تلاش مجدانه و وظیفه‌دانستن فعالیت برای طنز را قدر ندانست و کار را در پخش نلود کرد.

او در ادامه به بیان این کرد: جدا از آن گمان می‌کنم مردم حس می‌کردند در کنار خبرهای بد تعداد میتالیان و قوت‌شده‌ها به طنز بناه ببرند و خود را تسلی بدهند اما این که چقدر خطوط قرمز رعایت می‌شود و چقدر رعایت نمی‌شود باید گفت زمانی که کار وارد فضای مجازی می‌شود به خطر این که مدیریت و نگاه درست و کلانی نیست از دست درمی‌رود.

این طنزپرداز درباره سطحی بودن برخی از طنزها و تاریخ مصرف داشتن آن‌ها گفت: از هر مدیا باید توقع همان مدیا را داشت. شما از یک سریال تلویزیونی باید توقع یک چیزی با خطوط قرمز و حدود و ثغور تلویزیون را داشته باشید؛ از سینما هم در حدود کاری که از ارشاد مجوز گرفته، از کار مطبوعاتی نیز تصور و توقع باید مطابق با آن باشد و از فضای مجازی هم همین‌طور. اوایل تصور می‌کردم اگر مدیریتی در فضای مجازی باشد، طنزها پخته‌تر می‌شود و استعدادهایی از این فضا بیرون می‌آیند اما بعد از مدتی به تجربه معلوم شد این فضا جدود خود را دارد و توقعات هم باید در همان حد باشد.

او همچنین تاکید کرد در فضای مجازی شوخی‌ها طنز را قدر ندانست و کار را در پخش نلود کرد.

او در ادامه بیان کرد: جدا از آن گمان می‌کنم مردم حس می‌کردند در کنار خبرهای بد تعداد میتالیان و قوت‌شده‌ها به طنز پناه ببرند و خود را تسلی بدهند اما این که چقدر خطوط قرمز رعایت می‌شود و چقدر رعایت نمی‌شود باید گفت زمانی که کار وارد فضای مجازی می‌شود به خطر این که مدیریت و نگاه درست و کلانی نیست از دست درمی‌رود.

این طنزپرداز درباره سطحی بودن برخی از طنزها و تاریخ مصرف داشتن آن‌ها گفت: از هر مدیا باید توقع همان مدیا را داشت. شما از یک سریال تلویزیونی باید توقع یک چیزی با خطوط قرمز و حدود و ثغور تلویزیون را داشته باشید؛ از سینما هم در حدود کاری که از ارشاد مجوز گرفته، از کار مطبوعاتی نیز تصور و توقع باید مطابق با آن باشد و از فضای مجازی هم همین‌طور. اوایل تصور می‌کردم اگر مدیریتی در فضای مجازی باشد، طنزها پخته‌تر می‌شود و استعدادهایی از این فضا بیرون می‌آیند اما بعد از مدتی به تجربه معلوم شد این فضا جدود خود را دارد و توقعات هم باید در همان حد باشد.

یادداشت

بوته خیار میراث فرزندان مانیست



فاطمه هامانی

با شروع ترسالی و بازندگی های زیاد در ایران، دشت ها سبز شده و زمین های ایران مثل تکین سبز در بارش بهاری دل هر بیننده ای را بی تاب می کند. دشت لوت کم آب‌ترین تالاب ها احیا شده و امید و سر سبزی به سرزمین ایران آمده که نگذشتمان ایرانی خود آن را داده بودند.

ما ایرانی ها تسلی هستیم که ۴۰ تا ۵۰ سال اخیر تجربیات تلخی از دیدن تالاب های پر آب و دریاچه های کم آب و جنگل های تنک شده رسیدیم. تسل ما متفقانه در مدت کوتاه همه چیز را به چشم خود دیده است. دیدیم که اگر دریاچه ای ارومیه کم آب شد مردم تبریز و ارومیه با ریزگردهای دریاچه ای خشک، فشار خون گرفتند. مردم جنوب، خشک شدن تالاب ها را دیدند زمانی که گرد و غبار در هوا هرگز تخیلید ما به آب های سرزمینمان آنقدر مغرور بودیم که برای ایجاد فرصت های شغلی در نگنگاه تصمیم گرفتیم آب دریاچه ی ارومیه را کم کنیم. ما همه این ها را دیدیم.

تسل ما شکاف های سرزمین فارس و دشت لشتهارد و برامین و... را به دلیل فقیر شدن آب سفره های زیر زمینی دیده است.

تسل ما حیلی وقت است وقتی از کنار سد کرج و یا التیان رد می شود مقدار آب را از کناره های دیواره کوه سالت می کند و از بیشتر شدن مقدار آن ذوق و شادی می کند.

تسل ما کاشتن خیار، قرقاب و هندوانه را در کویر دیده و بعد از آن حفر چاه های عمیق و عمیق تر را دیده. تسل ما انتقال آب های بدون دریاب را از شهری به شهر دیگر دیده و دیده که شهر صاحب آب، رودخانه اش خشک شده.

این ها همه تجربیات تلخ سرزمین ما بود که آن را بایـد به عنوان درس عبرت در کتاب های درسی فرزندان ایران بگنجانیم تا این تجربه تلخ دیگر تکرار نشود. با این فرصتی که ایجاد شده با بازندگی های زیاد، سفره های زیر زمینی را احیا کنیم و فرهنگ درست مصرف کردن آب را که سال ها برای آموزش آن سرمایه گذاری شده باز هم اجرا کنیم.

به جای گسترش کاشت سیفی جات و سبزیجات و برنج باقداری و جنگلکاری مصنوعی و طبیعی واگسترش دهیم که باعث رونق و حفاظت خاک شده و یک سرمایه برای کشـور خواهد بود. با گسـترش جنگل های مصنوعی تولید کننده و صادر کننده، چوب و کاغذ شویم.

در شهرهای کویری باقات گسترش پیدا کند که درچند سـال آینده که دچار خشکسالی شروع شود. باقات را داشته باشیم که هوای منطقه را خنک کرده و هم سطح تبخیر کمتر خواهد شد و گردشگری منطقه حفظ خواهد شد.

به فراوانی آب این چند سال قره تتویم که این زوج گذار است. این سرمایه را خوب مصرف کنیم و برای فرزندانمان درخت بکاریم این کاریک کار ملی است.

همه مشـارکت داشته باشیم. اگر هر شهروندی حتی روبروی خانه یا بیرون از شهر تهالی مطابق شرایط اکولوژیک منطقه خود بکارد، این درختان آینده ی فرزندان ما خواهند بود. سـرزمین ایران با باقداری و جنگلکاری آباد خواهد شد به برنج کاری و سـیفی جات پتنه تبریز و به جای برنج گندم بکاریم که لذت کاشت آن ها زود گذر است و سرمایه ای برای فرزندانمان تخواهد بود.

اجازه بدهیم آب ها به مسیرخود تا تالاب ها ادامه دهند و تالابها پرآب شـوند. احیای اکوسیستم تالاب ها باعث رونق قوی جانوری و فلور گیاهی منطقه می شـود کـه خود ایجاد شـغل برای گردشگری است.

یادداشت

چگونه می توان اعتماد و وفاداری کارکنان را به‌دست آورد

داستان اول

هنگامی که شـما وارد سـاختمان شرکت لنکفورد سیسـکو در چند کیلومتری جاده اوشن سیتی در مریلند می‌شوید فکر نمی‌کنید وارد یک محیط کاری خاص شده‌اید، اما پس از چند ثانیه می‌فهمید تفاوت‌های خاصی در آنجا انتظارتان را می‌کشـد. اول از همه بوی ناشناخته‌ای به مشامتان می‌رسد که ترکیبی است از بوی غذای خام و روغن ماشین. پس از ورود به محوطه، خود را در محاصره قفسه‌های مرتب و تسمه‌های پلاستیکی در حال حرکت می‌بینید. فضای حاکم بر اینجا پس از چند دقیقه برای شما آشـناتر می‌شود، چراکه به تدریج با پیشینه فعالیت‌های شرکت لنکفورد از طریق مشـاهده عکس‌هـای روی دیوار و اطلاع‌رسـانی‌های پیرامون آشنا می‌شوید و از بودن در آن مکان احسـاس خوشـایندی پیدا می‌کنید. وقتی با مدیرعامل شـرکت یعنی استانلی لنکفورد به صحبت می‌نشینیم درمی‌یابیم که این شرکت واقعاً متفاوت و همه چیز روی نظام و قاعده است. کارکنان با شکل عجیبی شرکتشان را دوسـت دارند. میزان غیبت و تاخیر کارکنان به‌شکل شگفت‌انگیزی پایین است. چیزی به نام نارضایتی از کارکردن در میان کارکنان آن مشاهده نمی‌شود و همه از آنجـا با جـان و دل کار می‌کنند. چراکه همگی احسـاس مالکیت دارند. مشـتریان شرکت نیز از آن رضایت بسیار زیاد و کاملی دارند. ما از مدیر شرکت پرسیدیم که چگونه چنین فضایی بر شـرکت حاکم است؟ او در پاسـخ به طرح‌های مبتکرانه در شرکت و به برنامـه پرداخت پاداش براسـاس عملکرد و پوشـش‌های حمایتی همه‌جانبه شرکت از کارکنان در زمان بروز مشکلات اشاره می‌کند.

در نتیجه، اجرای طرح‌های مختلف، حمایت از کارکنان شـرکت لنکفورد است که تمام ۸۴۰ کارگر و کارمند شـاغل در آن احساس خوشـبختی کاری می‌کنند و به ندرت پیش می‌آید کسی از کارمندان شرکت را ترک کند. چنین محیط‌های کاری رویایی و مطلوبی که کارمندان در آن با جان و دل کار می‌کنند در همه جای دنیا وجود دارد، اما سوال اینجاست که چه کارهایی باید صورت گیرد تا همه چیز در یک محل کار باهم جفت شده و ایام را به کام کارکنان کند؟

تجربه نشـان داده که رضایت و خرسـندی کارکنان یک شـرکت از کار کـردن در آن می‌توانـد به‌طور حتم به رضایت مشـتریان منتهی شود، چراکه با بهره‌وری بالای حاصل از رضایـت کارکنان، بهتریـن محصولات و خدمات تولید خواهند شد و در اختیار مشتریان قرار خواهد گرفت و پس از مدتی مشـتریان وفادار و همیشگی شرکت رویه افزایش خواهند گذاشت.

اما سوال زیر کاه و حسابی که اینجا مطرح می‌شود و پاسخ به آن چندان ساده نیست، این است که آیا باید کارمندان نخبه و یا استعداد شرکت‌ها را صرفا با مشوق‌های پولی و برآمده از عملکرد مطلوب جذب کرد و نگه داشت؟ در آنجـا با چنین حالتی روبه‌رو هستیم که کارمندان مستعد و کارآمد تا حد زیادی کارها را به‌صورت خودکار و روی غلتک افتاده انجام می‌دهند. در نتیجه به دریافت پاداش‌های پولی نائلی از عملکرد مطلوب عادت می‌کنند و این مشوق دیگر خاصیت چندانی برای آنها نخواهد داشـت. واقعیت این است که پس از برآورده شدن نیازهای مالی کارمندان نخبه و کارآمد باید سراغ نقطه حساس و حیاتی‌شان یعنی «اعتمـاد» به آنها رفت. مدیران چنین شـرکت‌هایی بایـد ثابت کنند که به آنها اعتماد کامل دارند و می‌توانند با خیال راحت کارها را به کارکنان کاردان و کاربلدشان بسپارند.

داستان دوم

شارون اف. فارغ‌التحصیل دانشگاه استنفورد و هاروارد، یک سـال قبل، شـرکت مشهور آمریکن اکسپرس را ترک کرد. او می‌خواست وارد دنیای نشر شود و به همین دلیل به یکی از غول‌های دنیای رسانه و سرگرمی پیوست. این شـرکت مشغول به کار شد و وظیفه‌اش عبارت بود از طراحی و برنامه‌ریزی برای تدوین برنامه‌های وفاداری‌سازی مشتریان.

او باید به گونه‌ای برنامه‌ریزی می‌کرد که تمام مشترکان مجله اقدام به تمدید اشتراک خود کنند و کارش را دوست داشت و در آن عالی بود و مدیرش او را تحسین می‌کرد و از کارکنانی مانند او با عنوان «سوخت شرکت برای آینده» نام می‌برد. متاسفانه این غول رسانه‌ای دچار بحران مالی شد و در نتیجه تعدادی از کارکنان از جمله شـارون آنجا را ترک کردند. شارون پس از خروج از این شرکت به یک استارت‌آپ رستوران پیوسـت و در آنجا به‌عنوان رئیس بخش بازاریابی و توسعه کسب‌وکار منصوب شد. اما محیط کاری شارون در آنجا به‌خوبی شـرکت قبلی‌اش نبود. او درباره مدیر مافوق خود در آنجا می‌گوید: «او مرد بدی نبود، فقط یک مشکل داشت و اصلا مدیر نبود. آدمی بود غیرقابل اطمینان که به اقدامش احساس نامنی می‌داد. او همیشه می‌خواست به همه نشـان دهد که این اوست که رئیس است و همه باید فرامتیردار او باشند.» نتیجه ادامه این رفتار این شد که از سیزده نفری که به همراه شارون به شرکت پیوسته بودند، همه غیر از شارون طی یک سال، آنجا را ترک کردند و به شرکت‌های دیگری رفتند و شارون هم قصد انجام همین کار را داشت.

متاسفانه در برخی شرکت‌ها، فرهنگ غلطی حاکم اسـت که باعث می‌شـود افراد فقط به خاطر دسـتورهای فردی درخشـان و ارزشمندشان و نه توان مدیریتی و رهبری‌شان به‌عنوان مدیر انتخاب شـوند و مدیر مافوق شارون هم از همین گروه مدیران بود که دلیل اصلی ترک شـرکت از سوی شارون، همین ناامیدی او از تغییر این وضعیت و آمدن یک مدیر لایق و توانمند در آنجا بود.

هر کارمندی دوسـت دارد به شـرکت‌های گوگل، مایکروسافت فیس‌بوک، والت دیزنی، یا جنرال الکتریک یا تایم وارنر بپیوندد، آن هم نه به‌خاطر شهرت، حقوق و مزایای عالی این شرکت‌ها، بلکه به‌خاطر محیط‌های کاری زیبا، دلنشین و مطلوب آنها. اما آنچه در این میان اهمیت بیشتری دارد، مدت زمانی است که کارکنان لایق و توانمند در چنین شرکت‌هایی باقی بمانند و یا اندت در آنجا کار کنند که این زمان براسـاس کیفیت رابطه افراد با مدیران مافوق و میزان بالابودن بهره‌وری‌شان تعیین می‌شود و نه چیز دیگر.

در واقع امروز، دوران «شرکت‌های عظیم» و «مدیران بزرگ» گذشته و کارکنان برای کار در چنین شـرکت‌ها و برای چنین مدیرانی دیگر سر و دست نمی‌شکنند، بلکه آنچه برای آنها مهم است، کیفیت رابطه‌ای است که بین آنها و مدیران مستقیم‌شان شکل می‌گیرد و احساسی که از کار کردن در آن محیط به آنها دست می‌دهد.

مترجم: سیدحسین علوی لنگرودی

پرنده خوانید

انسان شکوهمند شعر

ایران: ارمغان بهداروند- «خانه ما کنـار نی‌زار راه‌آهن بود. کوچه‌ای قدیمی که همه زیبایی‌اش درخت کنار کهنسـالی بود که در سایه‌سارش، کودکان و در شاخسارش، گنجشک‌ها به شیطنت مشغول بودند. جنگ بود و به رفت و آمد قطار، صبح به صبح می‌دویدیم و برای سربازانی که برای آمدن دلیلی بر پیشانی داشتند، دست تکان می‌دادیم و عصر به عصر می‌دویدیم و برای سربازانی که برای برگشتن، بر پیشانی، دلیلی داشتند، دسـت تکان می‌دادیم و خودمان را به همین اندازه، در جنگ شریک می‌دانستیم روزی هم که موشک دوازده‌متری، سایه آن درخت کهنسال را از کودکان و گنجشک‌ها گرفت، شریک‌تر شدند. موشک، نام خیالی از آن کودکان را «صفرقلاتار» گذاشت که حالا اگر می‌بودند حتماً شبیه آن درخت کنار، سایه‌های داشتند و همسایه‌هایی!»

آنها و خیلی دیگر از کودکانی که از دیروز و امروز کـر شدند، به معجزه کلمه منقرض نشدند و آن معجزه که از دلسـتانی شبیه به همین حکایت خون خورده بود، متولد «محمدعلی سپانلو» بود. کودکان آن قصه در سال شصت‌وپنج «یحیی» شدند و کودکان این قصه در سال شصت‌وشش، «یحیی».

«خانه من نزدیک یادگان جمشیدآباد بود. در زمان جنگ مرتب اعلام می‌شد که باید این جا را تخلیه کنیم. موشک‌باران شروع شد و یک بار موشکی به کوچه بالایی خانه من که خانه پدری من هم در آن کوچه بود، اصابت کرد. خانه پدری‌ام ویران شد و خانه من تقریباً غیرقابل سکونت. من در همان زمان رفتم خانه برادرم که در اکباتان زندگی می‌کرد. برادرم آلبوم عکسی نشان من داد که در آن آلبوم، عکسی از بچه‌هایی بود که در کوچـه خانه پدری‌ام با هم بـازی می‌کردند. همان کوچه‌ای که در موشک‌باران تمام خانه‌هایش از بین رفته بود و وقتی آن عکس را دیدم برادرم به من گفت که به غیر از پسـرش، تمام بچه‌های آن عکس در موشک‌باران کشته شده‌اند. این عکس، مرا یاد ملتی از کودکان انداخت که در برابر دشمن، مقاومت می‌کردند. اسم یحیی در «ام تمام مردگان یحیی اسـت» نماد زندگی است من با این شعر می‌خواهم بگویم که بچه‌ها نمی‌دهند که تمام‌شان زنده و حی هستند.»

اگر قرار باشـد یک شعر که هم شـاعرش و هم ملتش را بقا بخشیده باشد، گواه بگیریم، همین شعر «ام تمام مردگان یحیی است» سپانلو می‌تواند باشد. او را به غنیمت تعلقش به تهران، «شاعر تهران» می‌نامند اما به شهادت همین یک شعر می‌توان او را «شاعر ایران» نامید که عطر نادوهش هیچ کم از مردمان نادوهکنی ندارد که هم‌خاطره با او از دردی مشترک گریسـتند. سپانلو، چنان خوانده می‌شود که بتواند خوانندهاش را بخندیال بیاورد. مسافر تاریخ بود و اگر دیروزها را به امروز احضار می‌کرد، به جسـتوجوی جهانی نو بود که از جای خالی آن درد کشیده بود و غیاب آن را خسـران می‌دانست. شناخت دقیق روزگار خویش و خلق ادبیات به شرطی که جامعه در گزارههای ادبی، نامیرا بماند، وجه تفرد سپانلوست. واقعیت‌نویسی که نه در گردآب رمانتیسم غرق شد و نه خود را به بیانبان‌های بی‌معنا تبعید کنیم. انسان غالب شعرهای سپانلو انسان شکوهمندی است که با تردید به گذشته و با نگرانی به فردا می‌اندیشد. امروز سالمرگ اوست. یحیی دیگری که فروتنانه، زندگی را زیسته بود و هیچ از مصائب انسان، نگریخته بود. محمدعلی سپانلو شدن چندان دشوار هست که بگوییم جای او خالی.

ضحاک و زلزله

اعتماد: احسان رضایی- دو، سه شب پیش تهران لرزید. مرکز زلزله اخیر با شـرق شهرسـتان دماوند اعلام کردند. یعنی جایی نزدیک به قله دماوند یا به قول ملک‌الشـعراء بهار «گنبد گیتی». کوه دماوند در اساطیر و افسـانه‌های ایران جایگاه ویژه‌ای دارد. از جمله می‌گویند وقتی فریدون توانست ضحاک ماردوش را شکست بدهد او را در دماوند در غاری به بند کشید چراکه فریدون قدرت کشتن ضحاک را که افسون‌شده اهریمن است، نداشت. مردم محلی معتقدنـد زلزله‌های این منطقه نتیجه تقلای ضحاک جان به لب رسیده و بخار گوگردی که از دهانه دماوند خارج می‌شود، نفس‌های مسـموم اوسـت. در واقع دماوند از ایرانیان در برابر شر محافظت می‌کند. درباره ضحاک و پیشینه داستان او، چند تحقیق انجام شده. یکی از جنجالی‌ترین‌هایش، کتابی بود که علی حصوری منتشر کرد «ضحاک»، نشر چشمه، ۱۳۹۸). حصوری با بررسی داستان‌های شاهنامه نتیجه گرفت که جمشید نظام طبقاتی حاکم کرده بود، ضحاک علیه نظام طبقاتی شورید و فریدون دوباره طبقات سه‌گانه را حاکم کرده و بعد، اشـراف این نظام از ضحاک چهره‌ای منفی و اهریمنی ساختند. او احتمال داد که بردیای دروغین که داریوش هخامنشی علیه او شورید، اصل این داستان باشد. این نظر بیشتر از آنکه خودش توسط پژوهشـگرها، نقد یا بررسی شود به خاطر سخنرانی احمد شاملو در دانشگاه برکلی در فروردین‌ماه ۱۳۶۹ طرح و جنجالی شد. منتقدها می‌گفتند شاملو فردوسی را طرفدار نظام طبقاتی خوانده و همین، باعث گفت‌وگوها و مقالات فراوان شـد. یک تحقیق جدیدتر هم در این مورد هست که به تازگی ترجمه و منتشر شده («ضحاک - تاریخ از دل اسطوره» نشر مرکز، ۱۳۹۸) و در آن نویسنده، خانم ساقی گازرانی، با بررسی منابع مختلف ریشه داستان ضحاک را در شورش کوروش هخامنشی علیه آستیاگ ماد می‌داند و نشان می‌دهد که چطور یک ایزدهای سمبر در «اوستا» بعدها تبدیل به شاهی ستمگر شد. اما تا ما مشغول بحث‌ها بر سر این پیشینه و چیسـتی و چرایی ماجرا بودیم، داستان‌نویس‌های دنیا از این فرصـته جذاب حسابی استفاده کردند. شخصیت **Azi Dahaka** در بسـیاری از بازی‌های کامپیوتـری (از جمله در «نسل‌زده پارسـی ۲» یا **Prince of Persia: Warrior Within**)، کتاب‌های کمیک و انیمه‌های ژاپنی به عنوان شخصیت شـرور و به اصطلاح بدمن حضور دارد. برای همین، اگر می‌خواهیم یا می‌نـویسیم که مثلا سرگئی ریازانسکی، فضانورد مشهور روس، در ایستگاه‌گرامش پای تصویر هوایی قله دماوند به ماجرای ضحاک اشـاره می‌کند، نباید تعجب کرد. در سال‌های اخیر البته توجه به داستان‌های «شاهنامه» شـتاب بیشتری گرفته. بعد از انیمیشن عروسکی «فسـانه ماردوش» به کارگردانی حسین مرادی‌زاده که در دهه قبلی و به سفارش صداوسیما ساخته شد، در دهه اخیر چند انیمیشـن کوتاه با همین داستان داشتیم تا رسیدیم به انیمیشن «آخرین داسـتان» به کارگردانی اشکان رهگذر که سال پیش با فهرست ۳۲تایی بخش بهترین انیمیشن اسکار هم رسید (که در نهایت «داستان اسباب‌بازی ۴» این جایزه را برد). داستان‌های کهن، هنوز هم جذابیت‌های خودشان را دارند.